

# بخش حقوق

---



دکتر سید محسن صدر زاده \*

## نگاهی به قوه قضائیه ولزوم توجیه رأی در دادگاههای بلژیک

توجیه رأی دادگاه پس از مشروطیت و تصویب قانون اساسی در دادگاههای ایران معمول شد. مطابق اصل هفتاد و هشتم متمم قانون اساسی سابق: « احکام صادره از محاکم باید مدلل و موجه و محتوای فصول قانونیه که بر طبق آنها حکم صادر شده، بوده و علنا قرائت شود ». این مطلب از اصل نود و هفتم قانون اساسی بلژیک اقتباس و در قانون آئین دادرسی مدنی نیز منعکس شده است که بند ۴ ماده یکصد و پنجاه و سوم آن، جهات و دلائل رأی و مواد استنادیه را از اجزای رأی دادگاه تلقی می کند. این نکته را دیوان عالی کشور نیز تأیید کرده و طی آراء مکرر بیان داشته است که: « حکم دادگاه باید متکی به دلیل باشد و الا نقض خواهد شد »<sup>۱</sup>.

---

\* دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

۱- احکام شماره ۱۳۹۵ مورخ ۱۳۹۹/۱۲/۲، دادگاه انتظامی، شماره ۴/۴۲۷ مورخ

۱۳۲۰/۹/۳ و شماره ۱۰۱۷ مورخ ۱۳۲۱/۳/۳۱ شعبه اول دیوان عالی کشور.

مطابق اصل یکصد و شصت و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران « احکام دادگاهها باید مستدل و مستند به مواد قانونی و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است ». این نکته در ماده ۶ لایحه تشکیل دادگاههای عام نیز منعکس شده است :

«قرارها و احکام دادگاهها باید مستدل بوده و مستند به قانون و یا شرع و یا اصولی باشد که بر مبنای آن حکم صادر شده است . تخلف از این امر و انشاء رأی به طور کلی و عموم موجب محکومیت انتظامی تا درجه چهار خواهد بود .»

لزوم توجیه رأی یکی از جهات تمایز احکام ترافعی از اعمال اداری است و دادگاه پس از توجیه و استدلال ، مفاد رأی (رأی به معنای اخص) را صادر می کند . از این رو مفاد رأی از توجیه و استدلال آن جدا نبوده بلکه نتیجه قهری آن است . ولی اعمال اداری توجیه نمی شوند ، مگر در مواردی که قانون تکلیف کند . نحوه توجیه رأی در دادگاههای دادگستری و دادگاههای اداری متفاوت است .

ضوابط تمایز اعمال قضایی از اعمال اداری مورد اختلاف علمای حقوق است . برای روشن شدن موضوع ، نخست حقوق بلژیک را در این زمینه بررسی نموده و عناصر متشکله هر یک از اعمال قضایی و اداری را مورد بحث قرار می دهیم ، سپس ویژگیهای توجیه آراء دادگاههای دادگستری را در مقایسه با شرایط انجام آن در دادگاههای اداری بیان می کنیم.

### **دادگاههای دادگستری و دادگاههای اداری در قانون اساسی**

نویسندگان قانون اساسی بلژیک در اصل نود و چهارم عبارت « مراجع ترافعی »<sup>۲</sup> را به جای « دادگاههای اداری » و « دادگاه »<sup>۳</sup> رابه جای « دادگاههای

2-La juridiction Contentieuse .

3- Le tribunal .

( مدنی و کیفری ) دانگستری « به کار برده اند <sup>۴</sup> .

پیش بینی دانگاهها در قانون اساسی و سپس در قانون سازمان قضایی مبین این است که قانون اساسی ۱۸۴۱ بلژیک احترام خاصی برای مقام شامخ قضاء قایل شده است و برابر آن دانگاهها صلاحیت دارند که دعاوی اشخاص را در مورد حقوق فردی قطع و فصل نمایند . قانون اساسی میان دانگاه به معنای اخص و دانگاه به معنای اعم ، تمایز قایل است . مقصود از دانگاه در معنای اخص ، دانگاههای مذکور در اصول نود و پنجم ، نود و هشتم ، نود و نهم و یکصد و چهارم می باشد که حدود صلاحیت آنها را خود قانون اساسی معین کرده است که امروزه آنها را دانگاههای عمومی می نامند و مقصود از دانگاه در معنای اعم ، علاوه بر دانگاههای عمومی شامل دانگاههای نظامی ، دانگاههای بازرگانی و دانگاههای کار است که حدود صلاحیت آنها مطابق اصل یکصد و پنجم باید به موجب قوانین خاص معین شود .

برای تمایز اعمال قضایی از اعمال اداری از اصل تفکیک قوا نیز استفاده می کنند . این اصل از دیر باز حقوق عمومی بلژیک را ارشاد کرده و امروزه نیز حقا ، حافظ اصلی آزادیهای فردی به شمار می رود . اصل تفکیک قوا بیانگر این است که اعمال قضایی یکی از وظایف سه گانه دولت بوده و مستقل و مجزا از دیگر وظایف آن است و به وسیله نهادهای دولتی ذی صلاح و با انجام تشریفات خاصی صورت می گیرد . با وجود این اگر اختیارات قوای سه گانه را در بلژیک مطالعه کنیم ، خواهیم دید که این قوا به طور مطلق

۴- اصل نود و چهارم مقرر می دارد : حکم به تأسیس دانگاهی نمی شود مگر به

موجب قانون : *Nul tribunal , nulle juridiction contentieuse ne peut etre etabl qu` en vertu d`une loi .*

انواع مختلف دانگاهها در فصل سوم از باب سوم قانون اساسی بلژیک آمده است . برای آگاهی بیشتر رجوع شود به :

Cons P.De Visscher. " Note d` observations sous Bruxelles 23nov 1953"

Rec.jur dr.adm. 1954 , P.234.

از یکدیگر تفکیک نشده اند و همان گونه که پروفیسور اوبان می نویسد : « قوای سه گانه در بلژیک استقلال نسبی دارند تا تعادل و موازنه قوا حفظ شود و در موارد متعددی تداخل در صلاحیت وجود دارد و برخی از اعضای یک قوه در کار قوه دیگر دخالت می کنند ».<sup>۵</sup> از این موارد استثنایی می توان چند مورد را ذکر کرد : پادشاه که رئیس قوه مجریه است ، با مسئولیت وزراء ، حق دارد لوایح قانونی را اصلاح و یا از تصویب آنها جلوگیری کند که این عمل از اعمال قوه مقننه است ، او حق وضع آئین نامه را دارد که به نظر بسیاری از نویسندگان ذاتاً از اعمال قانونگذاری است . پادشاه می تواند به وسیله عفو خصوصی محکوم را از تمام یا قسمتی از محکومیت های کیفری معاف کند . مجالس مقننه که به اتفاق پادشاه قوه مقننه را اعمال می کنند ، بخش مهمی از فعالیت خود را به نظارت در اعمال حکومت که یک عمل قانونگذاری نیست ، اختصاص می دهند و یا بودجه و قانون محاسبات را که ذاتاً مربوط به اعمال اداری است ، به صورت قانون تصویب می کنند و در اعمال قضایی نیز مداخله می کنند . مثلاً به وسیله عفو عمومی احکام محکومیت های کیفری و آثار آن را ملغی می کنند ؛ هر یک از دو مجلس به وسیله هیئتهای خاص ، اعمال اعضای خود را بررسی کرده و به شکایات ناشی از آن رسیدگی می کنند.<sup>۶</sup> مجلس نمایندگان در احکام دیوان عالی کشور (در صورت نقض احکام دیوان محاسبات) تجدید نظر می کند و نظر آن قطعی است.<sup>۷</sup> همچنین در برخی موارد ، اعمال قضایی به وسیله مجامع سیاسی که عبارت از شوراهای شهرستان باشد ، انجام می گیرد . مثلاً شوراها صحت انتخابات شهرستانها را احراز می کنند و اعمال اعضای خود را بررسی کرده

5- Droit constitutionnel de la Belgique. I . liege et Paris , 1906. P.375.

۶- اصل سی و چهارم قانون اساسی ، آئین نامه داخلی مجلس مواد ۲ ، ۳ ، ۴ ، و

نیز آئین نامه سنا مواد ۲ ، ۳ ، ۴ .

۷- بند ۳ ماده ۱۳ قانون ۲۹ اکتبر ۱۸۴۶ مربوط به سازمان دیوان محاسبات .

و به شکایات ناشی از آن رسیدگی می کنند. علاوه بر این ، آنها در مواردی نیز اعمال قضایی انجام می دهند که انجام این اعمال گاهی در صلاحیت دادگاههای دادگستری یا دادگاههای اداری است . بدین ترتیب اصل تفکیک قوا در بلژیک به طور نسبی عمل می شود که ضوابط آن را حقوق عمومی معین کرده است . از این رو برای تعریف اعمال قضایی همیشه نمی توان به اصل مذکور استناد کرد .

### استقلال اعمال قضایی = برخی از نظریه پردازان فرانسوی منکر

وجود اعمال قضایی بوده و معتقدند ، اعمال دولت عبارت است از : اعمال قانونگذاری و اعمال اداری ، به این ترتیب اعمال قضایی را هم نوع خاصی از اعمال اداری تلقی می کنند .

قواعد حقوقی عبارت از قواعدی کلی است که قوه مقننه وضع می نماید و اجرای آنها مستلزم اعمال خاصی است که اعمال اداری نامیده می شود . اعمال قضایی نیز همین جنبه را دارد و مانند اعمال اداری عبارت است از اعمال مربوط به اجرای قانون . این اعمال در مقابل اعمال موجد حقوق (قواعد حقوقی) قرار دارند که ویژه قوه قانونگذاری است .<sup>۸</sup> تمایز اعمال اداری از اعمال قضایی از يك عامل سازمانی یعنی وضع استخدامی قاضی ناشی می شود که در انجام وظیفه خود دارای استقلال است ، در صورتی که مدیر اداره مطابق قواعد سلسله مراتب عمل می کند .<sup>۹</sup> در غیر این صورت یعنی اگر اعمال آن دو از نظر استخدامی مطرح نباشد ، اعمال قضایی نوعاً

۸- این نظریه در کتاب معروف کاره دومالبرگ بیان شده ولی امروزه اهمیت خود را از دست داده است .

Contribution a` la théorie générale de l "Etat (Paris 1920)  
pp.708`a768, 772,785 - BERTELEMY. Traité élémentaire de dr.  
adm . 13 ed 1933.

9- P.LAMPUE: "La notion d ' acte juridictionnel ". Rev. dr. Publ  
1946, pp . 10 , 56 .

متمایز از اعمال اداری نبوده و دادرسان دانگهاها را نمی توان در طبقه بندی مشاغل دولتی به عنوان اعضای يك قوه مستقل به حساب آورد. در اینجا باید یادآوری کرد که نظریه کاره دو مالبرگ که معتقد بود، وجه تمایز اعمال قضایی از اعمال اداری، در تشریفات و قواعد آنها است، به وسیله دوگی که مدعی است تمایز اعمال قضایی و اعمال اداری جنبه تشریفاتی نداشته و جنبه ماهوی دارد، به شدت مورد انتقاد قرار گرفته است.<sup>۱۰</sup> نظریه دوگی یعنی تمایز اعمال قضایی و اداری به سبب تمایز ماهیت آن دو مورد تأیید دیوان عالی کشور بلژیک قرار گرفته است.<sup>۱۱</sup> این تمایز اعمال قضایی و اداری را حقوق موضوعه بلژیک شامل اعمال قانونگذاری نیز کرده است، این اعمال کلیت دارند و باید اعمال قضایی و اداری با آنها مطابقت کند. از این رو ماده ۴ قانون مصوب ۱۸۳۲ مقرر می دارد: «دیوان کشور آراء خلاف قانون را نقض می کند». مقصود از آراء خلاف قانون تنها آراء قضایی نبوده بلکه احکام اداری (تصویبنامه، آئین نامه و بخشنامه) و احکام شورای شهرستان و شوراهای محلی نیز اگر خلاف قانون باشند، نقض خواهند شد.

**مفهوم اعمال قضائی در حقوق بلژیک = در حقوق بلژیک،**  
مفهوم اعمال قضایی بیشتر از اعمال قانونگذاری و اعمال اداری بر ضابطه سازمانی یعنی ضابطه استخدامی مبتنی است.<sup>۱۲</sup> از این نظر «عمل قضایی

10- Droit constitutionnel, Paris, 1928, II, p. 418 ets. "L'acte juridictionnel et l'acte administratif", Rev. dr. Publ. 1906, p. 413.

R. BONNARD. Mélanges Carré de Malberg 1933, P. 5 et 6. G. JESE L'acte juridictionnel et la classification de recours contentieux. Rev. dr. publ. 1909, p. 667 et s.

11- Cass. b. 26 Juin, 1847, Pasic.

12- W. J. GANSHOF VAN DER MEERSCH, Existe-t-il des droit administratifs et sociaux distinct des droit politiques et dépourvues des garanties constitutives. J. trib. 1957, p. 46 ss.



عبارت از تصمیم عضوی است که دادرسی را به عهده دارد و به گونه ای استخدام شده که بیطرفی و استقلال او را تأمین می کند . این تعریف اعمال قضایی ، بر اساس وضع استخدامی یا صفت عامل آن است و از دو جهت نیز نادرست است زیرا از يك سو تصمیماتی وجود دارند که از اعضای قوه قضائیه ناشی می شوند ولی جزء اعمال قضایی ( ترافعی ) نیستند ، مانند اعمال دادگاه در امور حسبی . از سوی دیگر نهادهایی وجود دارند که وظیفه آنها دادرسی نیست ولی اعمال دادرسی ( قضایی ) انجام می دهند.<sup>۱۳</sup>

**عناصر اعمال قضایی:** از نظر ماهوی یعنی به لحاظ محتوا ، اعمال قضایی متضمن انجام امر یا خود داری از انجام امری است . يك عمل قضایی ذاتاً متشکل از چهار عنصر است که عبارتند از :

- ۱- تفتیش مقام قضایی تا مطابقت یا عدم مطابقت انجام یا خودداری از انجام امری را با قواعد حقوقی احراز کند .
- ۲- مذاکره و مباحثه در باره مطابقت یا عدم مطابقت مذکور ، ممکن است این مذاکره به وسیله طرفین در دادرسی بیان نشود .
- ۳- آیا در انجام عمل یا خود داری از انجام آن به منظور دفاع از يك حق فردی یا نفع شخصی ، به قواعد حقوقی تجاوزی شده یا نه ؟
- ۴- تصمیم مقام قضایی که متضمن احراز یا عدم احراز صحت ادعا بوده و دعوی را فیصله می دهد.<sup>۱۴</sup> این تحلیل حقوقی به وسیله پروفیسور لامپونه

۱۳- مثلاً به نظر دیوان عالی کشور ، اگر تصمیمات شورای شهرستان مربوط به مطالبه و وصول عوارض شهری باشد ، از اعمال قضایی محسوب می شود ، اگر چه شورای مذکور از نظر سازمانی ، دادگاه نبوده و يك عضو اداری است و تصمیمات آن به صورت دادنامه تنظیم نمی شود.

Cass . 13 mai 1946 . Pasic . 1946 . I . 193 . II déc . 1951 . Ibid 1952 . I . 18 . cons. C. CAMBIER : droit administratif , Bruxelles . 1968 , p. 479 ets .

۱۴- درباره عناصر اعمال قضایی در قانون اساسی بلژیک نگاه کنید به :

DUGUIT : Traité de droit const . II , p. 416 .

نیز با وضوح قابل توجهی بیان شده است<sup>۱۵</sup> و با ضوابط حقوق عمومی بلژیک مطابقت دارد.

مذاکره و مباحثه به عنوان یکی از عناصر اعمال ترافیعی، مورد اختلاف نویسندگان است. بعضی از آنان می‌گویند مذاکره و مباحثه یکی از ضوابط تشخیص عمل قضایی محسوب می‌شود که ماهیت آن را ارزیابی می‌کند، همان‌گونه که هنگام استدلال، بیان استدلال را با موضوع آن اشتباه می‌کنند. از این رو عنصر مذکور را جزء عناصر احکام ترافیعی تلقی نمی‌کنند و معتقدند کافی نیست که دعوی را بیان امر مورد ادعا به وسیله طرفین تعریف کرد، چه در غیر این صورت ادعایی را که به وسیله طرفین بیان نشده باشد، نمی‌توان دعوی تلقی کرد. در بیشتر موارد مقصود از دعوی اختلافی است میان طرفین که نزد قاضی بیان می‌شود و به مسائلی که مستقیماً از سوی طرفین بیان نمی‌شود، ولی در دعوی مطروحه وجود دارد که قاضی به حکم وظیفه مکلف به رسیدگی به آنها می‌شود، توجه نمی‌کنند، این مورد از موارد مداخله مستقیم یا مستقل قاضی است و رسیدگی به این مسائل نیز از اعمال قضایی به شمار می‌رود. جهت روشن شدن آن چند مورد را ذکر می‌کنیم، در مسائل مربوط به نظم عمومی، دادرس متوجه ایرادی می‌شود و به آن رسیدگی می‌کند یا در درخواست فرجام از آراء خلاف قانون، از طرف دانستان کل، اصحاب دعوی هیچ‌گونه بخالتی در آن ندارند ولی دیوان کشور به آن رسیدگی می‌کند، یا وقتی که کمیسیونهای مالیاتی به اعتراض مؤدی مالیات نسبت به میزان آن رسیدگی می‌کنند، مکلفند به کلیه تخلفات ناشی از قوانین مالیاتی رسیدگی کنند گر چه مؤدی مالیات

15- P. LAMPUE op. cit, pp.30 á 33.

به نظر پروفیسور MAST اعمال قضایی، کار برد خاصی دارد و مبتنی بر قواعد حقوقی است و مشمول اعتبار قضیه محکوم بها است که دعوی را خاتمه می‌دهد. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به :

preis de droit administratif Belge (Bruxelles 1966. no 425) P. 309 .

صراحتاً به همه آنها ایراد نکرده باشد.<sup>۱۶</sup> در دعوی کیفری متهم حق ندارد به صحت عملیات تعقیب اعتراض کند، چون صاحب دعوی نیست و رسیدگی قاضی به دعوی کیفری، مستقل از رضایت متهم یا انصراف شاکی خصوصی است.

**نتایج حاصله از اعمال قضایی :** اگر بخواهیم یک مرجع اداری را به عنوان دادگاه (مرجع قضایی) تلقی کنیم، به نظر اکثر نویسندگان مرجع مذکور باید اعمالی انجام دهد که مربوط به امور ترافعی باشد. به این عنصر مادی یعنی دعوی، باید تشریفات دادرسی را نیز افزود:<sup>۱۷</sup> دادرسی باید با نخالت طرفین صورت گیرد و به صورت ترافع باشد، حق دفاع باید رعایت شود و در صورت عدم رعایت این تشریفات می توان از آن به دادگاه عالی شکایت و تقاضای تجدید رسیدگی کرد.<sup>۱۸</sup> تصمیمات باید مستدل باشد.<sup>۱۹</sup> این نکات از عناصر اعمال قضایی نبوده بلکه نتایج حاصله از آن است.

**فقدان سلسله مراتب و قیمومت اداری :** اعمال قضایی فاقد سلسله مراتب اداری است. اگر یک مرجع اداری به امری رسیدگی کند، باید مطابق دستور مقام مافوق خود تصمیم گرفته و عمل کند ولی در اعمال قضایی دستور مقام مافوق یا قدرت قیمومت وجود ندارد، چنانچه عمل قضایی را تحت نظارت یک دادگاه عالی قرار دهند، عامل عمل قضایی در اتخاذ تصمیم استقلال مطلق دارد. اگر از طرف مقام مافوق استوری صادر

۱۶- بند ۲ ماده ۱۳ قانون ۲۹ اکتبر ۱۹۴۶ مربوط به سازمان دیوان محاسبات.

17- R. GUILLIEN : L' acte jufidictinnel et l' autorité de chose jugeé . Bordeaux , 1934 , p. 23 et s .

18-HAYOIT DE TERMICOURT : une espece de droit de defense .

موضوع سخنرانی مورخه ۱۵ سپتامبر ۱۹۵۶ در جلسه عمومی دیوان کشور

W.J. CANSHOFF VAN DER MEERSCH : Le droit de la defense principe generaux de droit ( Mélang es en l , honneur de jean DABIN, Bruxelles, 1963 ) P. 569

۱۹- مطابق اصول، حق دفاع باید در مقابل اعمال اداری نیز رعایت شود ولی این

جنبه کمتر در دادگاهها رعایت می شود.

شود یا نخالتی نسبت به دانگاه نخستین به عمل بیاید ، به گونه ای که آزادی و استقلال آن را خدشه دار کند ، عمل مقام مافوق تجاوز از اختیارات ( نقض قانون ) محسوب خواهد شد .

**قراغ دادرس :** همینکه حکم صادر شد ، قاضی از رسیدگی به دعوی فارغ می شود ، جز در موارد استثنایی یعنی اعتراض شخص ثالث اعاده دادرسی که برای حفظ حق دفاع به عنوان طرق شکایت از احکام پیش بینی شده است .

**اعتبار قضیه محکوم بها :** به ضوابط فوق باید عنصر دیگری را نیز افزود که احکام ترافعی را از اعمال اداری متمایز می کند . این عنصر در خارج از ساختمان حکم قرارداد و از آثار حکم ترافعی محسوب می شود ، یعنی تصمیم صادره نسبت به دعوی اعتبار قانونی دارد که به نظر گاستون ژن یگانه خاصیت اعمال قضایی است .<sup>۲۰</sup>

اعتبار قضیه محکوم بها به عنوان اماره غیر قابل رد حقیقت ، در واقع یکی از خواص ویژه اعمال ترافعی است که به تصمیمات دانگاههای اداری نیز بار می شود . وقتی که تصمیم به طور قطعی صادر شود یا مهلت شکایت منقضی گردد یا محکوم علیه به حکم صادره تسلیم شود ، تصمیم دانگاه غیر قابل اعتراض می گردد. این امر در اعمال اداری یا اعمال قانونگذاری صدق نمی کند .

ذکر این نکته ضروری است که احکام دانگاه در امور حسبی و برخی از تصمیمات موقتی دانگاه مانند قرارهای مقدماتی یا اعدائی و تحقیقاتی ، که قانونگذار آنها را احکام دانگاه در معنای وسیع آن می نامد ، از اعتبار قضیه

20- " L, acte juridictinnel" Rev . dr. publ.1909 .p.667 et s."De la force de verité legale attachée par, acte juridictinnel , Rev . dr . publ . 1913, pp. 437 'a 502 ' , " Les Principes generaux du droit administratif " 1925 , p.48 et s .

محکوم بها برخوردار نمی شوند.<sup>۲۱</sup>

**آراء دیوان عالی کشور:** اعمالی را که دیوان کشور انجام می دهد ، از اعمال قضایی به معنای اخص محسوب نمی شوند ، از این رو می توان گفت که دیوان عالی کشور اصولاً دادگاه (مرجع ماهوی) نیست و آراء آن نسبت به ماهیت دعوی ، اعتبار قضیه محکوم بها را ندارد.<sup>۲۲</sup> و به قول آقای پل لکلرک دادستان کل بلژیک<sup>۲۳</sup> : « آراء دیوان عالی کشور فقط نسبت به يك نکته اثر قطعی دارد و آن نقض یا ابرام حکم است » . دادرس دادگاه تالی می تواند بر خلاف نظر دیوان عالی کشور رأی دهد، جز در موارد معین . قانون تصریح نموده است که در صورت بروز اختلاف نظر و نقض حکم ، پرونده به دادگاه تالی اعاده می شود . این نکته را آقای گشه دادیار دیوان عالی کشور نیز تأیید کرده و تصریح می کند : « آراء دیوان عالی کشور باید قانون را به طور یکسان در سراسر کشور اجرا کند . این آراء به صورت دستور یا حکم نبوده و انگیزه حل مسائل حکمی را در جهت معینی با خود همراه ندارد بلکه به صورت تعلیمات عالی می باشد که شایسته است دادگاهها در صدور آراء خود از آن الهام بگیرند .<sup>۲۴</sup>

در واقع دیوان عالی کشور فقط مطابقت احکام دادگاه را با قانون بررسی می کند و همان گونه که پروفیسور دوپاز می نویسد : « وقتی که دیوان عالی کشور تصمیمی را نقض می کند، این تصمیم فسخ می شود و پس از ارجاع

21- JAPITOT: Traité élém . proc . civ . et comm . 1935 p.135 .  
R . MOREL : Traité élém . proc . civ . 1949 , n552 et 553. DE.-  
PAGE: Traité III n . 946.

22- Cass. 21 sept . 1954. pasic . 1955 I . p . 29 .

23-P. LECLERCQ : De la cour de cassation .

موضوع سخنرانی در جلسه عمومی دیوان عالی کشور ۱۹۲۵ ، صفحات ۴۲ تا ۴۶ .

24- Conclusion avant cass.7.juill. 1930 pasic.1930 i. p. 202.

پرونده به شعبه دیگر دادگاه ، همین شعبه دعوی را فیصله می دهد ، بنابراین این دادگاه اعتبار قضیه محکوم بها را دارد ، نه رأی دیوان عالی کشور. ۲۵

**دادگاهها:** چنانکه گفتیم ، نویسندگان قانون اساسی ۱۸۳۱ بلژیک دادگاهها را حامی و حافظ حقوق اساسی افراد تلقی نموده و برای آنها اعتبار فوق العاده قائل شده اند و این یکی از ویژگیهای قانون اساسی بلژیک است. ۲۶

قانون اساسی بلژیک قوه قضائیه را قوه مستقلی شناخته که از قوه مجریه مجزا و منفک است ، به طوری که در باب سوم بیان می دارد : قوه قضائیه به وسیله دادگاهها اعمال می شود . قانون اساسی قوه قضائیه را با دو قوه دیگر در یک سطح قرار می دهد و در دو مورد نیز اختیارات مهمی به قوه قضائیه داده که مطالعه تطبیقی نشان می دهد که در میان قوانین جهان استثنایی است : دیوان کشور اختلاف در صلاحیت را مطابق قانون حل می کند ( اصل ۱۰۶ ) و محاکمه وزراء را به عهده دارد ( اصل ۹۵ ). ۲۷

قرار دادن دادگاهها در اختیار قوه قضائیه به وسیله قانون اساسی ، وجه تمایز میان قانون بلژیک با فرانسه است زیرا گرچه هر دو قانون اصل تفکیک قوا را پذیرفته اند ، ولی به قول مارسل پرلو : دانگستری در بلژیک دارای سازمان خاص و در بخشی مستقل از قوه مجریه قرار گرفته ، ولی جزء قوای دولتی است . این وضع ، استقلال قوه قضائیه را به خوبی تضمین می کند ، در صورتی که در فرانسه قوه قضائیه در اختیار رئیس مملکت ( رئیس جمهور ) و شورای عالی قضایی قرار دارد و اعضای قوه قضائیه را

25 - DE. PAGE . traité 1936 t 350 .

۲۶- تصور می رود بهتر است که به اختصار ماهیت و کاربرد الزام به توجیه آراء دادگاه را تحلیل کرد و خطوط اصلی آن را در حقوق داخلی ترسیم نمود .

27- H. VELGE : Y-at-il lieu de créer en Belgique une Cours de contentieu administratif" Rev . dr . Publ. Bruxelles 1935 , pp.12 et 13 .

آنان معین می‌کنند. در فرانسه رئیس‌جمهور، رئیس شورای عالی قضایی بوده و ضامن استقلال آن است.

### دیوان عالی کشور و حل اختلاف در صلاحیت: برابر اصل

یکصد و ششم قانون اساسی بلژیک، دیوان عالی کشور مطابق قانون، اختلاف در صلاحیت را حل می‌کند. به این ترتیب در بلژیک بر خلاف فرانسه برای حل اختلاف، دادگاه خاصی وجود ندارد و دیوان عالی کشور اختلاف در صلاحیت میان دادگاههای دادگستری یا دادگاههای دادگستری با دادگاههای غیر دادگستری یا نهادهای قوای دیگر و عموماً ادارات دولتی را حل می‌کند. این نکته را کنگره ملی (اجتماع مجلسین) نیز تأیید و قوه قضائیه را در میان قوای سه گانه برای حل اختلاف صالح دانسته است. این ترتیب بسیار سودمند است، زیرا بهتر است حل اختلاف را به قوه ای که مقام برتری در سلسله مراتب قضایی دارد، واگذار کرد چه این قوه به سبب موقعیت خود بیشتر از دو قوه دیگر از جریانهای سیاسی دور است. تنها دیوان عالی کشور اجرای صحیح قوانین و وحدت رویه قضایی را بر عهده دارد و از این رو برای تعیین صلاحیت قانونی ادارات دولتی شایسته تر است. نویسندگان قانون اساسی بلژیک برای حل اختلاف در صلاحیت میان دادگاههای دادگستری و ادارات دولتی، الویت را به قوه قضائیه داده اند، آنان گرچه اصل تفکیک قوا را قبول دارند، اما به قوه قضائیه اجازه داده اند که حدود صلاحیت خود را معین کند و قوه مجریه مکلف گردیده است که تابع این تصمیم باشد. درباره نحوه حل اختلاف در صلاحیت، قانون ثابتی تاکنون در بلژیک به تصویب نرسیده است، فقط قانون آیین دادرسی مدنی با استفاده از بند سوم ماده ۱۳۲ قانون ۱۸ ژوئن ۱۸۶۹ مربوط به سازمان قضایی در ماده ۱۳۴ خود، مقرر می‌دارد: «دیوان کشور در جلسه عمومی به اختلاف در صلاحیت رسیدگی می‌کند.»

اختلاف در صلاحیت میان دادگاههای دادگستری با شعبات شورای

دولتی<sup>۲۸</sup> (دیوان عدالت اداری) نیز پیش می آید<sup>۲۹</sup> ، به موجب اصل یکصد و ششم قانون اساسی بلژیک در صورت بروز اختلاف صلاحیت مثبت یا منفی ، حل اختلاف با دیوان عالی کشور خواهد بود .

### دیوان عالی کشور و محاکمه وزراء = برابر اصل یکصد و

نهم قانون اساسی بلژیک ، مجلس نمایندگان می تواند : علیه وزراء اعلام جرم کرده و آنان را به دیوان کشور معرفی کند . مقصود از جرائم ارتكابی وزراء ، جرائمی است که ناشی از انجام وظیفه آنان باشد . رسیدگی به خسارات ناشی از جرم و همچنین جرائم ارتكابی وزراء که از انجام وظیفه ناشی نشده باشد، از شمول این اصل خارج است .

دیوان عالی کشور با حضور کلیه اعضای خود به جرائم رسیدگی می کند و اصل نودم مقرر می دارد : « موارد مسئولیت و مجازات وزراء و نحوه محاکمه آنان را قانون معین می کند » . مسئولیت وزراء نه تنها از تخلف به قوانین کیفری ناشی می شود، بلکه ممکن است از قصور در انجام وظیفه نیز ناشی شود که قانونگذار باید جزئیات آن را معین کند . در این زمینه تاکنون قانونی در بلژیک به تصویب نرسیده است ، از این رو اصل یکصد و سی و چهارم مقرر داشته است : تا زمانی که در این خصوص قانونی به تصویب نرسیده ، مجلس نمایندگان برای اعلام جرم علیه وزراء و تعیین مجازات آن اختیار تام دارد و دیوان عالی کشور نیز به جرم انتسابی رسیدگی می کند . در این صورت مجازات آن نمی تواند بیشتر از مجازات حبس با اعمال شاقه باشد ، مگر در مواردی که قوانین صراحتاً پیش بینی کنند .

### استقلال دادگاهها = نویسندگان قانون اساسی بلژیک ، استقلال

قوه قضائیه را در قبال قوه مجریه به طور کامل تأمین کرده اند ، به این معنی که ترتیب استخدام ، منع تغییر محل خدمت ، ترفیع مقام و حقوق

29- H.VELGE: La loi du 23 dec . 1946 , Instituante en Belgique ple conseil d, Etat . Rev . d´r . public, Bruxelles. 1947 . p . 15 m.2 .



(مقرری) را در قانون اساسی بیان کرده اند . گر چه قضات نخستین یعنی امنای صلح ، قضات دادگاههای نخستین و نیز اعضای دادگاه کار با فرمان پادشاه منصوب می شوند ، اما در ترفیع مقام دادرسان دادگاههای نخستین دادگاه و تجدید نظر ، قوه قضائیه مستقیماً دخالت می کند . به این ترتیب که معاون شعبه اول و رؤسای شعب دادگاههای نخستین و مستشاران دادگاه تجدید نظر با فرمان پادشاه منصوب می شوند و پادشاه باید از روی دو فقره صورت اسامی که یکی به وسیله دادگاه تجدید نظر و دیگری به وسیله شورای استان تنظیم شده است و هر يك حداقل دارای چهار و حداقل دارای دو نفر داوطلب است ، آنان را انتخاب کند.<sup>۳۰</sup> مستشاران دیوان عالی کشور نیز به همین ترتیب منصوب می شوند و صورت اسامی آنان از طرف مجلس سنا و دیوان عالی کشور تنظیم می شود.<sup>۳۱</sup> اما رئیس کل دیوان عالی کشور و رؤسای شعب آن و رئیس کل دادگاههای استان (تجدید نظر) و رؤسای شعب آن ، انتصابی نیستند بلکه مستقیماً به وسیله اعضای دیوان عالی کشور یا دادگاه تجدید نظر انتخاب می شوند .

استقلال اعضای قوه قضائیه در اصل یکصدم به وسیله سه قاعده مهم تضمین گردیده است که عبارتند از :

۱- قضات برای تمام مدت عمر خود به کار منصوب می شوند . قاعده منع تغییر قضات به وسیله قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ۱۰ اکتبر ۱۹۶۷ بدین مضمون است : وقتی که قضات دادگستری به سن هفتاد سالگی رسیدند، از انجام وظیفه معاف شده و با حفظ مقام خود ، حقوق بازنشستگی

۲- دو نفر داوطلب که به وسیله دادگاه تجدید نظر معین شده اند ، می توانند در صورت اسامی شورای شهرستان نیز قید شوند. همچنین اسامی دو نفر داوطلب که به وسیله دیوان عالی کشور انتخاب شده اند ، می تواند در صورت اسامی مجلس سنا نیز قید شود .

۳- اصل نود و نهم قانون اساسی بلژیک .

می کنند که مبلغ آن مساوی است با حد متوسط حقوق پنج سال آخر خدمت. ۲۲

۲- هیچ دادرسی را نمی توان از مقامی که تصدی آن را دارد ، بدون محاکمه و ثبوت تقصیر منفصل یا معلق کرد .

۳- محل خدمت یا سمت قضات را نمی توان تغییر داد مگر با رضایت خویشان و به موجب حکم جدید .

### قواعد صلاحیت در قانون اساسی = قانون اساسی بلژیک

صلاحیت اصلی قوه قضائیه را معین کرده و مقرر می دارد : « رسیدگی به دعاوی مدنی منحصراً در صلاحیت دادگاههای دادگستری است ( اصل نود و دوم ) و مطابق اصل سی و نهم ، رسیدگی به دعاوی که متضمن حقوق سیاسی است ، نیز در صلاحیت دادگاههای مذکور است مگر اینکه قانون ترتیب دیگری معین کند . » مقصود از دعاوی سیاسی ، دیگر دعاوی ناشی از حقوق فردی ، غیر از حقوق مدنی است که این موضوع در اصل نود و دوم به طور ناقص و به عنوان دعاوی متضمن حقوق سیاسی ، بیان شده است . به طور کلی به هنگام تدوین قانون اساسی بلژیک ، اقسام حقوق و در نتیجه دعاوی و طبقه بندی آن به صورت ابتدایی بود و قانونگذار می توانست رسیدگی به این دعاوی را به دادگاه دیگری محول کند .

منظور نویسندگان قانون اساسی بلژیک این بوده است که هیچ کدام از حقوق فردی ، بدون حمایت قضایی نماند . امروزه نیز پیشرفت اجتماعی و توسعه تعاونی ملی موجب شکوفایی حقوق فردی و افزایش انواع آن می شود که برای صاحبان حق ، يك تضمین واقعی است . همینکه دعوایی اقامه شد ، باید در دادگاه بررسی شود و برای تضمین حق مربوط به آن ، قاضی باید مستقل از قوه مجریه بوده و آزادی عمل داشته باشد .

### قواعد تشریفاتى در قانون اساسى بلژیک : نویسنندگان

قانون اساسى ، قوه قضائیه را قوه مستقلی شناخته و با تفویض حل اختلاف در صلاحیت و محاکمه وزراء به آن اعتبار و ارزش فوق العاده اى قائل شده اند و استقلال و آزادی آن را تأمین کرده اند ، ولی از طرفى نحوه کار قوه قضائیه یعنی دادرسی را تابع تشریفات خاصى نموده و موضوع الزام به توجیه آراء و صدور رای در جلسه علنى را مورد تأیید قرار داده اند.<sup>۲۳</sup> و این الزام به منظور تضمین حقوق و آزادیهای فردی آحاد ملت در قانون اساسى پیش بینى شده است و جنبه آمره دارد .

### اسباب موجهة اعمال قضایى : مفاد رای دانگاه عبارت است از

تصمیم قاضى ، و اسباب موجهة رای نیز علل و اسباب حکمی و موضوعی رای است که قاضى به منظور اثبات صحت تصمیم یعنی مفاد رای به آن استناد می کند . لذا اسباب موجهة رای مستند مفاد رای دانگاه و جزء لا یتجزای آن است و به قول آقای گشه دانستان کل بلژیک : « اسباب موجهه ، اعلام مشروح تصمیم دانگاه است تا معلوم شود که نظر دانگاه قانونی است .<sup>۲۴</sup> مفهوم اسباب موجهه کاربرد کلی دارد ، به این معنی که بیان اسباب موجهه شامل کلیه احکام دانگاه می شود و در حقوق بلژیک وضع خاصى ندارد .

اسباب موجهه همان گونه که ذکر شد ، در مفهوم صحیح خود برای اقتناع وجدان قاضى است و مقصود از اقتناع وجدان که در مقالات نویسندگان و آراء دانگاهها به کرات از آن یاد شده است ، علل موضوعی و رعایت قواعد حقوقی می باشد. از این رو اسباب موجهه شرح مستدل قناعت وجدان قاضى است که ممکن است با وجدان اصحاب دعوى متفاوت باشد.<sup>۲۵</sup>

۲۳- اصول نود و ششم و نود و هفتم قانون اساسى بلژیک .

34- A.GESCHE` : Des motifs des jugements d , arre`ts .

موضوع سخنرانى جلسه مورخه ۱۴ سپتامبر ۱۹۳۳ مندرج در صفحه ۲۷ .

۲۵- مفهوم اسباب موجهه در حقوق بلژیک با مفهوم آن در حقوق فرانسه یکی است

و وضع خاصى ندارد .

استاد مورل می نویسد: « اسباب حکمی و موضوعی که قاضی در اسباب موجهه تصمیم خود به آنها استناد می کند ، باید صریح بوده و ویژه همان تصمیم باشند.<sup>۳۶</sup> این شرط را اکثریت قریب به اتفاق نویسندگان متذکر شده اند و معتقدند که رأی دادگاه باید خودکفا بوده و واجد کلیه شرایط قانونی باشد.<sup>۳۷</sup> قاضی نمی تواند ایرادی را که طرفین به آن استناد کرده اند، بدون پاسخ بگذارد اما در عین حال قاضی مکلف نیست به ایراداتی که تاثیری در مبنای تصمیم او ندارد ، پاسخ دهد . همچنین قاضی مکلف نیست به کلیه اظهارات طرفین که مربوط به وسایل و مستندات دعوی نباشد ، پاسخ دهد یا بخواهد اسباب موجهه را نیز ثابت کند و بر آن دلیل بیاورد .

### الزام به توجیه تصمیم از نظر رویه قضایی : اسباب موجهه

برای اثبات صحت تصمیم دادگاه بوده و حاکی از قناعت وجدان دادرس است ، برابر نظریه هیئت<sup>۳۸</sup> عمومی دیوان عالی کشور : « هر حکمی باید دارای اسباب موجهه باشد تا وجدان دادرس را قانع کند ، در واقع این امر یک تضمین اساسی در قبال غرض ورزی و خودکامگی<sup>۳۹</sup> است و مبین این است که دادرس پس از بررسی دقیق علل و اسباب موجهه ، موضوع دعوی را قطع و فصل کرده است . » بدون تردید الزام به توجیه رأی به عنوان تضمین لازم علیه خودکامگی دادرس هدف اصلی بوده است ، زیرا اجازه می دهد تا افکار باطل را نپذیرد . علت این الزام به توجیه رأی را دیوان عالی

36- Rene` MOREL: Trait . élém . de proc. civ (Paris ,1949 , n 559 ) P.440 .

37- Reflexos sur l ,équité et la motivation des jugements " , note sous cass . b.19 fev . 1952 Rev. crit . jur. b. 1956, p . 85 et s .

38- GLASSON , TISSIER et MOREL : trait theori . et prat du proc . civ ( paris . 3.édit. III n 746 sec 45 et 46 . ) .

39- partialité et arbitraire .

کشور در چهار فقره از آراء خود که همه در يك روز صادر شده اند ، تأیید کرده است .<sup>۴۰</sup> که نشان می دهد الزام به توجیه رأی ، يك تضمین اساسی برای حفظ حقوق اصحاب دعوی است ، دادرس را زیر بار مسئولیت قرار می دهد و او را از غرض ورزی و شتابزدگی و نیز اغماض بیجا باز می دارد .

برخی از نویسندگان در باره لزوم توجیه رأی علل دیگری بیان کرده اند ، از جمله اینکه اگر محکوم علیه علت محکومیت خود را بداند ، آن را ارزیابی می کند و چنانچه بر آن قانع نشود، می تواند از طرق شکایت از احکام استفاده کند .<sup>۴۱</sup> این نکته به محکوم علیه یا طرف متضرر از حکم اجازه می دهد تا قانونی بودن حکم را مورد بررسی قرار دهد .

از علل دیگر توجیه رأی می توان به اصل نظارت و بازرسی تصمیم دادرسان به وسیله دادگاه عالی ( تجدید نظر ) اشاره نمود. این اصل جنبه حقوقی دارد یعنی قاضی دادگاه تجدید نظر به هنگام نظارت باید بتواند واقعیت و صحت اموری را که تصمیم مبنی بر آن است ، احراز کند .

دادرسان تجدید نظر نیز مانند دادرسان دیوان عالی کشور باید بدانند که احکام صادره مطابق با قانون است یا نه ؟ در این صورت قاضی دادگاه باید رأی غیر مستدل را تصحیح کند ، زیرا اگر از آن به دیوان عالی کشور شکایت کنند ، دیوان عالی کشور آن را نقض می کند . اسباب موجهه سبب می شود به هنگام ابهام در رأی ، به آسانی بتوان آن را تفسیر و روشن کرد . سرانجام نباید فراموش کرد که توجیه رأی که اسباب موجهه جزء لایتجزای آن است ، در خارج از دادگاه آثار سودمندی به بار می آورد ، زیرا استدلال در صدور رأی و مطالعه مطالب آن سبب می شود که علم حقوق غنی شده و رویه قضایی گسترش یابد . درباره کاربرد توجیه رأی پروفیسور فوریه می نویسد : « مفهوم

40- Cass . 10 avr . 1922 Pasic ,1022 l. p. 241 et s .

41- J.THONISSEN : La constitution belge annotée Bruxelles , 1879, 2 éd, sub art 97 n421 et 431 pp . 288, 290 .

توجیه رأی بسیار قابل انعطاف است و به اشخاص ثالث نیز مانند طرفین اصلی مربوط می شود.»

استدلال در صدور رأی دو اثر دارد: یکی اثر درونی یعنی قناعت وجدان که جزء استدلال قضایی است، گرچه مربوط به امور ماهوی باشد. دیگری اثر بیرونی که يك اثر اجتماعی است.

لزوم توجیه رأی به هیچ وجه مورد اختلاف نیست، از این رو آرائی که مستدلاً صادر نشوند، نادر هستند. آقای ژاک دنبور می نویسد: «امروزه دیگر قابل قبول نیست که کسی در يك دعوی مدنی یا کیفری محکوم شود، بدون اینکه از سبب محکومیت خود مطلع گردد». <sup>۴۲</sup> این امر مقتضی حکومت قانونی و خواسته های هر نظام دموکراتیک است.

### منشأ الزام به توجیه رأی دادگاه: الزام به توجیه رأی از

قواعد امره فرمان مورخ ۲۴-۱۶ اوت ۱۷۹۰ و اصل دویست و هشتم قانون اساسی سال سوم انقلاب فرانسه سرچشمه گرفته است. در این تاریخ بود که توجیه تصمیمات دادگاهها در فرانسه معمول شد. چنانکه مرلن می نویسد: «در نظام قدیم فرانسه احکام مستدلاً صادر نمی شد و نمی توانست مستدلاً صادر شود، مگر در موارد استثنایی». <sup>۴۳</sup> تکلیف دادرسان به توجیه آراء خود، بدون تردید از یانگاره های برجسته انقلاب کبیر فرانسه است. از این حیث تاریخ حقوق بلژیک با فرانسه تا سال ۱۸۱۵ یکی است. این تکلیف در ماده ۱۵ مبحث پنجم فرمان مورخ ۲۴-۱۶ اوت ۱۷۹۰ و قانون اساسی فروکتیدور <sup>۴۴</sup> سال سوم (اصل ۲۸) به صراحت قید شده است و در مسواد ۱۴۱ و ۴۳۲ و ۴۷۰ قانون آئین دادرسی مدنی و مواد ۱۶۳ و ۱۹۵ قانون آئین دادرسی کیفری نیز منعکس شده است و قوانین متعدد دیگری نیز به آن

42- T. SAUVEL: Histoire du jugement motivé R. D. P. 1955, P.5

43- MERLIN: Repertoire. V. MOTIF des jugement.

44- Fructidor.

اشاره کرده اند .

به نظر دیوان عالی کشور ، الزام به توجیه رأی يك تكلیف صوری است و قاضی باید علت صدور رأی خود را بیان کند . چون بیان اسباب موجهه جنبه صوری و تشریفاتی دارد ، به ارزش ( ماهیت ) اسباب مربوط نمی شود . همین که سبب وجود داشته باشد ، باید بیان شود گر چه ضعیف باشد . از این رو به نظر دیوان عالی کشور ، اسباب موجهه ضعیف نیز جزء اسباب موجهه بوده و دادرس مکلف به بیان آن است ، در غیر این صورت از مفاد اصل ۹۷ تخلف کرده است به همین جهت دادرس مکلف است هر گونه علل و اسبابی را که او را وادار کرده است تا در جهت معینی حکم کند ، صراحتاً بیان نماید .

اماً تصور نمی رود که اسباب موجهه ضعیف بتواند به عنوان اسباب موجهه منظور نظر قانونگذار باشد ، مگر اینکه به گونه ای توجیه و بیان گردد که دیوان عالی کشور بتواند بر آن نظارت کند و الا رأی دادگاه به سبب فقدان اسباب موجهه نقض خواهد شد . این نتیجه از تلفیق دو قاعده حاصل می شود : از يك سو رأی دادگاه باید مستدل باشد و از سوی دیگر نظارت دیوان عالی کشور بر اینکه اسباب موجهه ، قانونی است یا خیر ، باید اعمال گردد .

اگر بگوییم که بیان اسباب موجهه فقط تکلیفی برای دادرس یا رعایت يك قاعده دادرسی است ، مسئله مبهم و موجب تعبیرات مختلف می شود ، زیرا اسباب موجهه نمی تواند تنها صورت ظاهر داشته باشد . از این رو تکلیف صوری نیاز به توضیح دارد : اسباب موجهه تنها صورت ظاهر ندارد و تکلیف دادرس به بیان آن نیز تنها رعایت يك قاعده دادرسی نیست ، زیرا اسباب موجهه نباید نارسا ، موجز ، مبهم و یا متعارض باشد و این نکات مربوط به ماهیت امر می شود . این نکته به هنگام اثبات ادعا مشخص می شود ، چه اسباب موجهه باید بتواند مفاد رأی را ثابت کند .

از این رو می توان گفت که اسباب موجهه هم جنبه صوری دارد و هم جنبه ماهوی . اگر بگوییم بیان اسباب موجهه جنبه صوری و تشریفاتی دارد ،

دادرسی ابتدا باید ادله اثبات دعوی را بررسی و ارزیابی کند و سپس ماهیت دعوی را . اما اگر بگوییم که تکلیف دادرسی به بیان اسباب موجهه جنبه ماهوی دارد ، نتیجه آن است که دانگاه عالی یا دیوان عالی کشور باید در اسباب موجهه اموری را پیدا کند که در آن امکان نظارت وجود داشته باشد .

اسباب موجهه باید ، روشن ، مشخص و کامل باشند . نظر دیوان عالی کشور بر این است : وقتی که اسباب موجهه رأی دادرسی ، نامعین ، نارسا ، مبهم ، ضد و نقیض و متعارض باشد ، رأی فاقد اسباب موجهه محسوب خواهد شد . مقصود از اسباب موجهه متعارض ، اسبابی است که یکی خلاف دیگری باشد که در این صورت مفاد رأی بدون اسباب موجهه تلقی می شود . همچنین اگر مفاد رأی با علل و اسباب صدور آن تعارض داشته باشد ، رأی فاقد اسباب موجهه خواهد بود . اگر حکم دانگاه مدنی بر خلاف حکم دانگاه کیفری مربوط به آن صادر شود ، اسباب دانگاه مدنی ، موجهه تلقی نمی شود .

اگر اسباب موجهه متعارض یا مبهم ، تأثیری در مفاد رأی نداشته و تصمیم دادرسی قانوناً صحیح باشد ، رأی صادره ایرادی ندارد . وقتی که علل و اسباب حکم ضعیف نبوده ، بلکه ناقص باشد یعنی نتواند به خوبی با مفاد رأی ارتباط داشته باشد ، در حکم فقدان اسباب موجهه است . دیوان عالی کشور به منطقی بودن استدلال رأی نظارت می کند . وقتی که میان استدلال و نتیجه گیری رابطه ای برقرار نباشد ، تصمیم دادرسی غیر قانونی تلقی می شود . رأی دانگاه باید به همه رئوس مطالب درخواست مستدلاً پاسخ دهد ، وقتی که قسمتی از رأی مستدل و قسمتی غیر مستدل باشد ، دیوان عالی کشور فقط قسمت غیر مستدل را نقض می کند ( نقض نسبی ) . اسباب موجهه رأی باید متضمن مطالب به گونه ای باشد که دیوان عالی کشور بتواند نسبت به قانونی بودن رأی اظهار نظر کند . اگر اسباب موجهه به علت عدم صراحت کافی یا فقدان عناصر موضوعی ، اجازه ندهد که دیوان عالی کشور بتواند صحت اسباب مذکور را احراز کند ، رأی صادره خلاف قانون است . اگر دادرسی بدون توجه به دفاع یا ایرادات دعوی اتخاذ تصمیم کند ، رأی صادره



مستدل نخواهد بود. مثلاً دادرس بدون بیان علت و سبب، دعوی خواهان را رد کند.

فقدان اسباب موجهه موجب نقض رأی می شود، اما این امر دلیلی بر نفی رأی از نظر حقوقی نیست و اگر دیوان عالی کشور با نقض رأی به علت فقدان اسباب موجهه، آنرا به شعبه دیگر دادگاه بفرستد، این شعبه می تواند با بیان اسباب، رأی قبلی را تأیید کند.

از استدلال در صدور رأی این نتیجه حاصل می شود که اگر دیوان عالی کشور تحقیقات قاضی دادگاه تالی را کامل تشخیص دهد، ولی با نحوه استدلال آن موافق نباشد، رأی صادره فاقد اسباب موجهه محسوب نمی شود. وقتی که دیوان عالی کشور تنها به علت فقدان اسباب موجهه رأی را نقض کند، خواه از این نظر که اسباب مذکور به طور صریح یا ضمنی به وسایل اثبات دعوی پاسخ نداده باشد یا از این نظر که مسائل مطروحه دلیلی تلقی نمی شود، بلکه تنها اظهار نظر ساده باشد، از این نقض به هیچ وجه بر نمی آید که مفاد رأی صادره از نظر قانونی صحیح نباشد، حکم به علت فقدان اسباب موجهه، نقض شده است و ربطی به مفاد رأی ندارد.

اگر رأی دادگاه مستنداً صادر شود، ولی اساس آن غیر قانونی باشد، به علت فقدان اسباب موجهه نقض نمی شود، بلکه به علت عدم رعایت قانون، حکم نقض خواهد شد. در مواردی که دادگاه قرار ارجاع امر را به کارشناس صادر کند و پس از اظهار نظر کارشناس، طرفین یا یکی از آنان به نظر کارشناس ایراد و اعتراض کند و دادگاه بدون پاسخ به ایرادات مذکور، مطابق نظر کارشناس حکم کند، حکم صادره مستدل تلقی نمی شود. اگر دادگاه به هنگام بیان اسباب موجهه، استناد به اسباب موجهه رأی منقوض بکند، رأی صادره مستدل نخواهد بود. اگر دادرس در رأی خود به اظهارات طرفین استناد کند، رأی صادره مستدل است، اگر رأی دادگاه به استناد رأی دیوان عالی کشور هم صادر شود، مستدل است گرچه از آراء وحدت رویه نباشد.

اسباب موجهه هر رأی اختصاص به موضوع آن دارد و این یکی از

ویژگیهای اسباب موجهه است و هر رأی باید اسباب موجهه خودش را داشته باشد تا اقتناع وجدان دادرس را در صدور رأی نشان دهد .

چنانکه می بینیم ، اصل تفکیک قوا در بلژیک نیز مانند ایران به طور نسبی اجرا می شود و قوه مقننه علاوه بر وضع قوانین بر اعمال دولت نیز نظارت می کند . گرچه وضع قانون در هر دو کشور از وظایف مجلس است ، ولی در ایران بر خلاف بلژیک ، رئیس جمهور حق جلوگیری از اجرای قانون را ندارد .

در ایران گرچه دیوان عالی کشور و دیوان عدالت اداری جزو قوه قضائیه است ، ولی رئیس جمهور هیچ گونه نقشی در آنها ایفا نمی کند و انتخاب قضات با رئیس قوه قضائیه است که وسیله رهبر برای مدت پنج سال منصوب به کار می شود که عزل و نصب و تغییر محل مأموریت و تعیین مشاغل و ترفیع قضات از اختیارات رئیس قوه قضائیه است .